

نقش آمریکا در تحولات سیاسی افغانستان (۲۰۰۱-۲۰۲۱)

رضا سیمبر^{*۱}

سید محمد تقی موسوی^۲

احمد جانسیز^۳

چکیده

افغانستان از جمله کشورهایی است که دولت آمریکا بعد از حمله به برج‌های دوقلو توسط القاعده بیشترین تأثیر را بر تحولات سیاسی و اجتماعی آن بعد از خروج نیروهای شوروی گذاشته است. دولت آمریکا در ابتدا با هدف مبارزه با تروریسم به افغانستان حمله کرد؛ اما در امر دولت سازی و نهادینه کردن ساختارهای سیاسی این کشور نیز نقش مهمی را ایفا کرد. این پژوهش نقش دولت آمریکا در زمان چهار رئیس‌جمهور این کشور، بوش، اوباما، ترامپ و بایدن در تحولات سیاسی افغانستان را بررسی کرده است. دولت آمریکا نقش مؤثری در تحولات سیاسی افغانستان از تشکیل دولت در کنفرانس بن اول در سال ۲۰۰۱ تا سقوط نظام جمهوری در سال ۲۰۲۱ داشته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، دولت مردان آمریکا هر کدام با توجه به منافع ملی و شرایط نظام بین‌الملل در کنار مسائل داخلی افغانستان، سیاست‌های متفاوتی را در قبال افغانستان در پیش گرفته‌اند. از حمله پیشگیرانه و پیش‌دستانه بوش تا گفتگو با طالبان و رویه دیپلماسی در زمان اوباما، سیاست خروج در زمان دونالد ترامپ و خروج قطعی در زمان جو بایدن که منجر به سقوط نظام جمهوری شد. این پژوهش با شیوه توصیفی-تحلیلی با جمع‌آوری از منابع مکتوب داخلی و خارجی در کنار سایت‌های معتبر در چارچوب نظری رئالیسم تهاجمی مرشایمر تبیین شده است

واژگان کلیدی: افغانستان، آمریکا، طالبان، امنیت، استراتژی



فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره سیزدهم،

شماره چهارم،

شماره پیاپی چهل و

پنجاه و یک،

زمستان ۱۴۰۲

۱. استاد روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. (نویسنده مسئول)

* simbar@guilan.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

۳. دانشیار اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۱۶

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره سیزدهم، شماره پیاپی پنجاه و یک، صص ۲۴۵-۲۱۷

مقدمه

افغانستان از بدو تشکیل در سال (۱۷۴۷ م) توسط احمدشاه درانی، از فرماندهان لشکر نادرشاه افشار به‌عنوان یک کشور مستقل دارای تحولات فزاینده تاریخی-اجتماعی در متن خود بوده است. در بعد داخلی افغانستان انواع دولت‌ها را از دولت دیکتاتوری گرفته تا دولت ورشکسته و حتی فروپاشیده را از ۱۷۴۷ م تا ۲۰۲۱ م که منجر به سقوط نظام جمهوری شد را تجربه کرده است. در کنار دولت‌هایی که اکثراً با چالش مشروعیت داخلی روبرو بوده‌اند؛ جامعه افغانستان دارای شکاف اجتماعی، تضادهای قومی، تصاحب قدرت از طریق زور و غلبه، در کنار قاچاق مواد مخدر و تروریسم را تجربه کرده است. طی بیست سال دولت داری حامد کرزی و اشرف غنی نظامی که بیشتر یک دولت شبه دموکراتیک و آغشته به فساد اداری بود به‌جای شکل‌گیری دولت دموکراتیک، باعث گسست اجتماعی بین اقشار مختلف ملت افغانستان شد. در واقع این گسست هم در تحولات داخلی اثرگذار بود تا جایی که چندین جنبش اجتماعی مثل جنبش تبسم، رستاخیز، روشنایی با خواستگاه قومی در زمان اشرف غنی شکل گرفت و هم در بعد خارجی زمینه دخالت و تغییر استراتژی کشورهای دخیل در امور سیاسی افغانستان من‌جمله آمریکا را فراهم کرد.

آمریکا از جمله کشورهایی است که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقش مهمی را در بیست سال حکومت جمهوری افغانستان تا بازگشت دوباره طالبان (۲۰۲۱) داشته است. هرچند قبلاً یک دوره رکود و فراموشی را در استراتژی آمریکا در قبال افغانستان بعد از خروج نیروهای شوروی و پیروزی مجاهدین، شاهد هستیم؛ اما حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و حضور القاعده و طالبان در افغانستان موجب شد؛ تا افغانستان بار دیگر مورد توجه آمریکا قرار گیرد. افغانستان به‌عنوان کانون توجه دولت آمریکا در امر مبارزه با تروریسم و دولت‌سازی، سیاست‌های متفاوتی را از سوی آمریکا طی بیست سال حضور نظامی و غیرنظامی این کشور تجربه کرده است. از حمله پیشگیرانه و پیش‌دستانه بوش که تا سال ۲۰۰۵ با رویکرد مبارزه با تروریسم و تجهیز نیروهای نظامی افغان تا بی‌توجهی به افغانستان بعد از حمله آمریکا به عراق را شاهد هستیم. در مقابل، استراتژی اوباما هم‌زمان با ازدیاد نیروهای نظامی برای تقویت و مبارزه با گروه‌های تروریستی در

خارج از مرزهای افغانستان تا گفتگو با طالبان و رویه دیپلماسی ادامه یافت. دولت ترامپ نیز که بیشتر با رویکرد اول آمریکا و سیاست اقتصادی همراه بود، سیاست دولتش را مبنی بر خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان با حفظ تعداد کمی برای کنترل دولت‌هایی مثل چین، ایران و روسیه استوار کرد. سرانجام در زمان بایدن با خروج تمام نیروهای نظامی آمریکا نظام جمهوری بعد از بیست سال به دست طالبان بار دیگر سقوط کرد. در این پژوهش نقش دولت آمریکا را طی بیست سال حضور نظامی و غیرنظامی این کشور در تحولات سیاسی افغانستان را با روش توصیفی-تحلیلی بررسی می‌کنیم.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی به تحلیل نقش آمریکا در تحولات سیاسی افغانستان بعد از ۲۰۰۱ پرداخته‌اند که چند پژوهش را بررسی می‌کنیم. نوذر شفیع (۲۰۱۷) در مقاله «عوامل مؤثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان» در پی پاسخ به این پرسش است که چه زمینه‌ها، شرایط و عواملی در تدوین استراتژی ترامپ نسبت به افغانستان مؤثر بوده‌اند. نویسنده به این باور است که آمریکا به دلیل ترس از مبدل شدن افغانستان به مرکز تروریست‌ها و شرایط خاص جغرافیایی و انسانی افغانستان در تصمیم ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا نقش داشته است. فاطمه سلیمانی پورلک (۱۴۰۰) در مقاله «خروج آمریکا از افغانستان؛ بازتاب استراتژی باز موازنه به دلایل خروج آمریکا» پرداخته شده است. به باور نویسنده از عواملی که باعث شد علی‌رغم پیروزی در سرنگونی القاعده و تهدیدات تروریستی، باعث فرسایشی شدن جنگ و تحلیل رفتن توان نظامی و استراتژیک آمریکا شد تا آمریکا در استراتژی خود تغییر ایجاد کند. احمدخان دولتیار (۲۰۲۰). نیز در مقاله «فاکتورهای به قدرت رسیدن مجدد طالبان و آینده افغانستان» سیاست مداخلات آمریکا در قبال طالبان در کنار مصارف هنگفت جنگ، عدم قطع منابع مالی طالبان، خطاهای استراتژیک آمریکا در جریان جنگ، فساد و قوم‌مداری در دولت افغانستان، شکل‌گیری حکومت فراقانونی و تغییر استراتژیک طالبان درباره سیاست قومی را باعث فروپاشی نظام جمهوری می‌داند. محمد حارث مقیم (۱۳۹۹) در پایان‌نامه‌ای با نام «تغییر سیاست خارجی آمریکا در قبال افغانستان در دوره دونالد ترامپ» به این باور

است که آمریکا در کنار اهدافی همچون، محو تروریسم و دولت-ملت سازی در افغانستان، خواهان مذاکره و صلح با طالبان به قیمت فروپاشی دولت جمهوری برای تحکیم حضور درازمدت خود در این کشور نیز می‌باشد. آمریکا با این سیاست می‌تواند با کاهش نیروی نظامی و هزینه‌های سنگین که بر دولت آمریکا سنگینی می‌کرد اهداف کلان خود را که نتوانسته بود با دولت‌های حامد کرزی و اشرف غنی محقق سازد با آمدن طالبان به کابل به اهداف بلندمدت خود در این منطقه نائل شود.

تمامی پژوهش‌های موردبررسی هرکدام به نحوی نقش دولت آمریکا در تحولات سیاسی افغانستان را موردبررسی قرار داده‌اند، اما این پژوهش در کنار بررسی سیاست آمریکا در قبال افغانستان در یک متن واحد به بررسی تخلیه کامل نظامیان آمریکا نیز در ۱۵ آگوست ۲۰۲۱ پرداخته است. همچنین نقش و تأثیر عوامل داخلی افغانستان که طی سال‌های ۲۰۰۱ الی ۲۰۲۱ بر استراتژی دولت‌های وقت آمریکا تأثیرگذار بوده است را نیز تبیین می‌کند.

۲. رویکرد نظری: واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر

با توجه به اهداف و سیاست آمریکا طی بیست سال حضور در افغانستان و سرانجام خروج نظامیان این کشور از افغانستان، از رویکرد تهاجمی مرشایمر برای بررسی نقش آمریکا در قبال تحولات سیاسی افغانستان استفاده می‌شود. واقع‌گرایی تهاجمی به‌عنوان شاخه‌ای از نواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری محسوب می‌شود. واقع‌گرایی ساختاری اولین بار توسط کنت والتز در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل در سال ۱۹۷۰ مطرح شد. این نظریه هرچند با فرضیه‌های اصیل واقع‌گرایی کلاسیک همچون، دولت، قدرت، توازن قوا، محیط آنارشی و وضع طبیعی باورمند است؛ ولی در بعضی موارد با نظریات کلاسیک واقع‌گرایی تفاوت دارد. نواقع‌گرایی، برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک، نظریه‌ای در سطح کلان یا تصویر سوم است که رویکردی برون به درون به نتایج و سیاست بین‌الملل دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۲۱). با توجه به این رویکرد آمریکا تلاش کرده است تا سیاست داخلی خود را با توجه به وقایع و رخداد‌های بین‌المللی که در نظام بین‌الملل رخ می‌دهد در راستای هژمون شدن تبیین کند. رئالیسم تهاجمی مرشایمر مناسبات بین‌المللی را بر اساس ارزش‌ها و عناصر این رهیافت موردبحث قرار داده و

روابط افغانستان و آمریکا را طی بیست سال حضور نظامی و غیرنظامی در افغانستان که با فراز و نشیب‌های فراوان همراه بوده است را می‌تواند تبیین کند. مهم‌ترین فرضیات واقع‌گرایی تهاجمی؛ افزایش توان نظامی، افزایش نفوذ و ناکارآمدی احتمال جنگ است که در این پژوهش از آن استفاده شده است.

افزایش توان نظامی

واقع‌گرایی تهاجمی که از انشعابات گرایش سیاست قدرت، یعنی واقع‌گرایی سیاسی است، نقطه آغاز مباحث گفتمانی خود را بر گرایش‌های تهاجمی، نیت تجدید نظرطلبانه قدرت‌ها در سطح سیستم بین‌المللی قرار داده و با تأکید بر شرایط آنارشی در محیط بین‌المللی، معتقد است که آنارشی، رقابت دائمی قدرت بین بازیگران را به ارمغان می‌آورد. طالبان به‌عنوان یک عنصر تولیدکننده آنارشی در منطقه، بستر رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را در دوره اول حکومت این گروه به ارمغان آورد. دولت آمریکا برای اینکه برای حضور خود در منطقه دلایلی داشته باشد، می‌بایست به‌نوعی منطقه را با آنارشی به وجود آمده توسط طالبان میسر می‌کرد. با توجه به همین رویکرد اهدای نه‌صد هزار دلار پول نقد توسط شرکت نفتی یونوکال به‌صورت آشکار و رسمی برای طالبان در زمان اول حاکمیت آن‌ها، به مرکز مطالعات افغانستان در دانشگاه «اوماها» در نبراسکا برای آموزش کارهای مربوط به ساخت خط لوله در شهر قندهار در همین جهت می‌توانست ارزیابی شود. همچنین آمریکا توسط شرکت یونوکال تلاش داشت مناسبات رسمی را با این گروه ایجاد کند. (اندیشمند، ۱۳۸۶: ۱۶۳-۱۵۷). کمک‌های آمریکا به طالبان را می‌توان در افزایش توانمندی این گروه در تغییر ماهیت امنیت منطقه برای صدمه زدن به امنیت روسیه و ایران توجیه کرد.

افزایش نفوذ

واقع‌گرایی تهاجمی ضمن اینکه در چارچوب‌های واقع‌گرایانه دولت‌ها را به‌عنوان بازیگران اصلی صحنه روابط بین‌الملل به رسمیت می‌شناسند، به دنبال نفوذ نیز در ساختارهای سیاسی کشورهای ضعیف نیز هستند. گاهی این تأثیرگذاری در قالب نفوذ قدرت‌های بزرگ در ساختارهای سیاسی کشورهای ضعیف آشکار می‌شود. فرید ذکریا واقع‌گرای تهاجمی می‌گوید: «دولت‌ها در شرایطی که به شکلی فزاینده ثروتمند

می‌شوند، با ایجاد ارتش‌های بزرگ، خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می‌کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین‌المللی خود می‌روند» (لائینی حسینی، ۱۳۸۴: ۱۵۹).

افغانستان دارای یک موقعیت حیاتی و ژئواستراتژیک، نزدیکی به مناطق بحرانی و نا آرام همچون خاورمیانه، چین، روسیه و آسیای مرکزی است که به این کشور جایگاه خاصی برای نفوذ قدرت‌های بزرگ مثل آمریکا بخشیده است. در واقع این نقش در گذر زمان در حال افزایش نیز است. اهمیت یافتن نفت و گاز آسیای مرکزی زمینه نفوذ بیشتر را برای قدرت‌های منطقه ای و فرامنطقه ای در افغانستان به‌عنوان حد واسط این کشورها برای دسترسی به بازارهای بین‌المللی فراهم کرده است.

ناکارآمدی احتمال جنگ

واقع‌گرایان تهاجمی احتمال وقوع جنگ و به بیان دقیق‌تر، ناامنی را پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر و طبیعی می‌دانند. پس سخن گفتن از مباحثی چون صلح دموکراتیک و همکاری‌های امنیتی ساز تنها پوشش رفتارهای تهاجمی قدرت‌های بزرگ است (سلیمی، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۴). روند گفتگوی صلح آمریکا با طالبان و نادیده گرفتن دولت مرکزی افغانستان در سرانجام رسیدن قرارداد صلح بین طالبان و آمریکا دال بر پوشش صلح مبتنی بر ناکارآمدی احتمال جنگ در افغانستان است. چنانکه آمریکایی‌ها اذعان کرده‌اند که جنگ مشکل افغانستان را حل نمی‌کند و مشکلات افغانستان با طالبان نباید از طریق جنگ حل شود. دولت آمریکا بعد از بیست سال حضور در افغانستان به این نتیجه رسید که دیگر نمی‌تواند به‌عنوان پلیس منطقه عمل کند که از این رهگذر امنیت چین، روسیه و ایران تأمین شود. آمریکا تلاش می‌کند تا امنیت و قدرت هژمونی خود را از طریق ایجاد و افزایش نفوذ بر کشورهای دیگر حفظ و افزایش دهد. آمریکا بانفوذ بر سران طالبان قصد داشت تا با روند خروج از افغانستان، این کشور را به محل امنی برای سیاست‌های خارجی خود تبدیل کند و در نقطه‌ای دیگر از جهان به رقابت با سایر رقبای خود بپردازد. به نظر می‌رسد جنگ اوکراین به دنبال خروج کامل نیروهای آمریکا از افغانستان در راستای تلاش این کشور بر گسترش قدرت نظامی‌اش باشد.

۳. نقش آمریکا در ساختارهای سیاسی افغانستان

در اینجا به بررسی استراتژی دولت آمریکا در دوران ریاست جمهوری بوش، اوباما، ترامپ و جو بایدن که در زمان وی نظام جمهوری به صورت کامل سقوط کرد می‌پردازیم.

الف- دوره بوش

آمریکا بعد از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در بعد سیاست خارجی خود در مورد افغانستان تجدیدنظر کرد. بدین معنا که تروریسم به سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ یک هویت جدید بخشید. رخداد ۱۱ سپتامبر، راهبرد جدیدی در عرصه سیاست خارجی آمریکا شکل داد که به نوعی بشارت‌دهنده عصر نوینی در نظام بین‌الملل بوده است. در این دوره رهبران آمریکا فرصت مناسبی را به دست آوردند تا از طریق آن بتوانند در راستای دفاع از منافع ملی، پیشبرد یک‌جانبه‌گرایی و دوری از چندجانبه‌گرایی و شکل‌دهی سلطه آمریکا بر جهان، استراتژی، حمله پیش‌دستانه و جنگ پیشگیرانه را در پیش گیرند؛ در واقع، «حمله پیشگیرانه نشان از تحول اساسی در سیاست خارجی آمریکا بود که منطق راهبردی این کشور را از بازدارندگی و ابهام راهبردی به جهت‌گیری روشن و شفاف "پیشگیری و پیش‌دستی" با تکیه بر حمله و تهاجم به اهداف تروریستی، سلاح‌های کشتار جمعی و دولت‌های سرکش از نگاه آمریکا سوق داد» (مظفری، ۱۳۸۲: ۴۶-۲۹).

اثرات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به حدی بود؛ که سیاست خارجی آمریکا باروی کار آمدن بوش پسر، انقلابی از اندیشه‌های نو محافظه‌کاری را به دنبال آورد و جهت‌گیری جدیدی ایجاد کرد که می‌توان آن را سخت‌افزاران یا نظامی محور دانست. بوش در این راستا دستور حمله به افغانستان را برای نابودی گروه القاعده که رهبر آن «اسامه بن‌لادن» در حمایت گروه طالبان قرار داشت صادر کرد. از آنجاکه افغانستان فاقد یک دولت مشروع و قانونی بود و در عمل دولتی شکست‌خورده محسوب می‌شد به محلی برای پرورش تروریست‌ها تبدیل شده بود و آمریکا در پی آن بود تا با پایان دادن به حکومت طالبان در جهت تأمین امنیت خود اقدام کند (سجادپور، ۱۳۸۸: ۱۴۸-۱۴۷). جرج بوش، تهدیدهای اعلام‌شده و حجم تهدیدها را برای توجیه حمله نظامی به افغانستان بیش از

سطح حداکثر خطر نشان می‌داد. در نظر سیاستمداران آمریکایی این حمله به‌عنوان نقطه شروع و گزینه نخست برای جنگ با تروریسم و گروه‌های سازمان‌یافته مطرح شد تا بتوانند با حضور در افغانستان به دیگر مقاصد خود که مبتنی بر رویکرد تهاجمی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود، دست یابند (ستاری، ۱۳۸۱: ۲۷-۲۶). با این حال می‌توان به عمده‌ترین مواردی که در هدف و استراتژی بوش در قبال افغانستان صورت گرفت اشاره کرد.

ایجاد یک دولت پاسخگو

اسنادی دال بر این که در ابتدا دولت آمریکا خواهان یک دولت ضعیف و شکننده در افغانستان بوده است چیزی یافت نمی‌شود، اما در ابتدا یکی از اهداف آمریکا، مبتنی بر ایجاد یک دولت پاسخگو و مبین بر ارزش‌های دموکراتیک بوده است. در این راستا میلیاردها دلار برای مبارزه با فساد اداری و مبارزه با کشت و قاچاق مواد مخدر، اصلاح نظام قضایی افغانستان همکاری کرد. همچنین آمریکا و شرکای غربی‌اش، به افغانستان در امور حکومت دارای برای بالا بردن میزان پاسخ‌گویی و شفافیت در نهادهای سه‌گانه «اجرائیه، مقننه و قضاییه» کمک می‌کردند؛ تا بتواند پاسخ‌های مدنی و اقتصادی مردم را بهتر حل و فصل کند. دولت آمریکا سعی داشت زمینه لازم برای دولت-ملت سازی در افغانستان به انجام رساند که منجر به شکل‌گیری دولتی دموکراتیک در این کشور شود (کیوان حسینی، ۱۳۸۲: ۷۲-۶۳). هرچند دولت آمریکا برای ساختن یک دولت توسعه‌یافته، هزینه زیادی را متقبل شد تا افغانستان صاحب یک دولت توانا و پاسخگو باشد ولی در عمل زیرساخت‌های یک دولت مدرن به‌صورت معیاری در این کشور نهادینه نشد.

محو تروریسم

دولت بوش در راستای محو یا تضعیف تروریسم قصد داشت تا با توجه به این تفکر که ارزش‌های آمریکایی موردحمله قرار گرفته است، تلاش کند تا حقوق بشر و دموکراسی به‌عنوان ارزش‌های بشری و ارزش‌های آمریکایی در جهان گسترش یابد و جهان در این راستا با آمریکا همکاری کند (Joha roland, 2009: 22). در اینجا همان دموکراسی از بالا به پایین یا دموکراسی تحمیلی به‌نوعی در استراتژی دولت آمریکا دیده می‌شود. بدون

توجه به ارزش‌های فرهنگی و اسلامی ملت افغانستان دولت بوش قصد داشت تا ارزش‌های آمریکایی را در افغانستان پیاده کند. سرانجام این رویکرد در سال ۲۰۲۱ که زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی افغانستان را از نظر دور داشت، منجر به شکست شد. گروه طالبان از فرصت استفاده کرده و با تبلیغ اینکه ارزش‌های اسلام به خطر افتاده و باید علیه آن مبارزه کرد، عملیات تروریستی را علیه نظامیان آمریکا و افغان تا مرحله سقوط نظام جمهوری ادامه دادند.

حمله پیشگیرانه

بعد از حمله به برج‌های دوقلو در آمریکا دولت این کشور با توجه به رویکرد حمله پیشگیرانه، قصد داشت تا اجازه ندهد تا سایر کشورها و حتی گروه‌های افراطی مظنون به حمله به منافع آمریکا، به حدی قدرتمند شوند که بتوانند دولت آمریکا را مورد تهدید قرار دهند. در مورد رویکرد حمله پیشگیرانه نیز دولت بوش قصد داشت مطابق ماده ۵۲ منشور ملل متحد قبل از اینکه دشمن به آمریکا حمله کند این کشور حمله کند. حمله آمریکا به افغانستان در قالب حمله پیشگیرانه صورت گرفت (هیویت، ۱۳۸۴: ۳۲). هرچند حمله آمریکا به افغانستان بعد از حملات گروه القاعده به این کشور صورت گرفت؛ ولی آمریکا نگران این بود که گروه طالبان نیز درصدد صدمه به منافع و کشور آمریکا باشد. در واقع این طرز دید مبتنی بر حدس و گمان است. در واقع سیاست دولت آمریکا بر این امر استوار است که هرزمانی احساس کند از سوی کشور یا گروهی مورد تهدید واقع شود قبل از اینکه طرف مقابل به قدرت فائقه‌ای دست پیدا کند وارد عمل شده و دشمن را از بین می‌برد.

بعد از حمله آمریکا به افغانستان بوش در سیاست خود نسبت به افغانستان تجدید نظر کرد. دولت بوش افغانستان را از اولویت خارج و عراق را در مرکز توجه قرار می‌دهد. جایی که گمان می‌رفت دولت عراق به سلاح‌های اتمی و کشتار جمعی دست یافته باشد. هدف از حمله به افغانستان این بود که پایگاه‌های تروریستان نابود و کشت مواد مخدر نیز از بین برود و در کنار آن فساد اداری نیز در افغانستان ریشه‌کن شود ولی هیچ‌کدام از این‌ها در دوران بوش محقق نشد. اکثر محققان به این باور بودند که افغانستان با وجود فساد گسترده و داشتن یک دولت ناتوان و پاسخگو عملاً به محل امن تروریست‌ها

تبدیل شده و به همین دلیل می‌بایستی به‌جایی رفت که تروریست‌ها از آنجا اکمال می‌شوند. این مسئله بعداً با توجه ای که اوپاما به بیرون از افغانستان و به‌خصوص پاکستان داشت موردتوجه قرار گرفت (دهشیار، ۱۳۹۰: ۱۷۱). در واقع منافع ملی آمریکا همیشه در سیاست خارجی این کشور در اولویت بوده و شعارهایی مبنی بر ترویج دموکراسی و دفاع از حقوق بشر بیشتر برای همراه کردن سایر کشورهای قدرتمند در به ثمر رساندن دولت آمریکا به اهداف خاص خودش بوده است. در واقع منافع ملی آمریکا همیشه در سیاست خارجی این کشور در اولویت بوده و شعارهایی مبنی بر ترویج دموکراسی و دفاع از حقوق بشر بیشتر برای همراه کردن سایر کشورهای قدرتمند در به ثمر رساندن دولت آمریکا به اهداف خاص خودش بوده است.

ب- دوره اوپاما

همان‌گونه که در زمان ریاست جمهوری بوش تغییرات مهمی در راستای سیاست خارجی آمریکا در قبال افغانستان مشاهده شد؛ در زمان ریاست جمهوری اوپاما نیز در سال ۲۰۰۸ به بعد شاهد تغییر استراتژی آمریکا در قبال افغانستان هستیم. اوپاما با این تفکر که باید نیروهای افغان تقویت و وظایف جنگی از نیروهای آمریکایی به نیروهای نظامی افغان واگذار شود؛ اهداف خود را در قبال افغانستان تدوین کرد. اوپاما در استراتژی خود به‌جای تأکید بر جنگ پیشدستانه آنچه در استراتژی دوران حاکمیت بوش در کاخ سفید مطرح بود- به دنبال کاهش تعهدات فرامرزی ایالات متحده برنامه‌ریزی کرد. افغانستان در مرکز توجه اوپاما در مبارزه با هر نوع هراس افگنی موردتوجه قرار گرفت. اقدامات عملی ایالات متحده در راستای مبارزه با تروریسم در افغانستان، به‌عنوان یک تهدید آن طوری که در سند استراتژی ۲۰۱۰ بیان شده، دارای اهمیت است. اوپاما به‌صورت فزاینده به اعزام نیروی نظامی بیشتر برای حمایت از دولت افغانستان و مبارزه بیشتر با تروریسم را صادر کرد (Sopko, J.F, 2032: 30-33) در همین راستا بود که اوپاما بار دیگر توجه دولت آمریکا را از عراق به سمت افغانستان معطوف ساخت. دولت اوپاما به هدف ختم جنگ در دو کشور عراق و افغانستان تلاش داشت به نفع منافع ملی آمریکا نیز عمل کند. وی با کاهش تمرکز از عراق به سمت افغانستان با افزایش نیروی نظامی در افغانستان موافقت کرد. اوپاما هدف از جنگ و مبارزه با تروریسم در افغانستان

را فقط در جهت دفاع از منافع آمریکا نمی‌دانست بلکه گسترش ارزش‌های دموکراسی و لیبرال به خاطر ارزش‌های انسانی در افغانستان می‌دانست. از نظر او با هدف مبارزه با تروریسم تحقق برابری، امید، آزادی، عدالت و فرصت بوده است؛ اما هدف تروریست‌ها ایجاد وحشت، بی‌عدالتی، اختلال و تخریب آمریکا و متحدانش است (White house: 5: 2010). ای طرز دید در مورد ارزش‌های لیبرال در رویکرد بوش نیز مصداق داشت و او هم تلاش می‌کرد که ارزش‌های لیبرالی را در افغانستان نهادینه کند.

او با در تغییر استراتژی خود برنامه‌ای را به نام سیاست «اف - پاک» مطرح کرد که بر اساس آن اقدامات نظامی آمریکا در پاکستان نیز افزایش یافت. عملیات هواییم‌های بی‌سرنشین آمریکا در خاک پاکستان و مشخصاً در مناطق سرحدی بیانگر فصل جدیدی از مبارزه با تروریسم در استراتژی امنیتی ایالات متحده بوده است. در این راستا اقدامات امنیتی از طریق هواییم‌های بی‌سرنشین، جستجوهای کماندویی و ... به‌طور چشمگیری افزایش یافت. در کنار عملیات علیه طالبان در مناطق مرزی پاکستان و افغانستان در حوزه نظامی آمریکا تلاش کرد با افزایش نیروهای نظامی در تأمین امنیت جنوب و شرق بکوشد تا بتواند از بازگشت القاعده طالبان و متحدانشان جلوگیری کرده و زمینه‌های نفوذ بیشتر دولت مرکزی را در مناطق جنوب فراهم کند. لذا او با طرح اعزام ۲۰ هزار نیروی جدید را به افغانستان در دستور کار قرارداد (سجادپور، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۱). هرچند با اقدامات دولت آمریکا در قبال محور تروریسم و خشونت به این نتیجه رسیدند که در تأمین امنیت کشور افغانستان ناکام بوده‌اند. در گزارش گروه مطالعه افغانستان در مرکز مطالعات ریاست جمهوری آمریکا آمده که سال ۱۳۸۵ مرگ‌بارترین سال برای نیروهای آمریکا و ناتو بوده است (بزرگمهری، ۱۳۸۹: ۱۴۸). در عمل نیز تصرف اراضی بیشتر از سوی طالبان نشان می‌دهد که هدف اولیه او با ما را در قطع خطوط مواصلاتی طالبان، آشفتگی و به هم ریختن طالبان و نابودی آن‌ها را که برنامه‌ریزی کرده بود در تطبیق این اهداف به نظر می‌رسد که ناکام کرده است.

دولت او با ما در کنار برنامه‌های نظامی برای تقویت دولت افغانستان تلاش کرد تا از طریق کمک به برنامه دولت سازی که از زمان بوش در اجلاس بن شروع شده بود اقدام اساسی کند. سیاست‌های کلی آمریکا در منطقه بر این امر استوار بود که می‌خواست با

ترویج دموکراسی بتواند ریشه‌های افراط‌گرایی و خشونت در منطقه را از طریق دموکراسی و گشایش فضای باز سیاسی و اجتماعی از بین ببرد (فلاح نژاد، ۱۳۹۷: ۱۶-۱۵). به دلیل آماده نبودن زمینه‌های دموکراسی در افغانستان و نگاه از بالا به پایین دولت‌مردان آمریکا به تحقق دموکراسی در افغانستان عملاً این سیاست را با ناکامی مواجه ساخت.

در استراتژی اوباما تقویت نیروهای نظامی افغانستان نیز مطرح بود. کمک‌های آمریکا در بخش‌های مختلف از جمله در بخش نظامی صورت گرفت که کماکان در مواردی تا سقوط نظام جمهوری جریان داشت، در آغاز نوعی از خوش‌بینی را برای مردم به همراه داشت، اما تمامی این اقدامات منجر به تأمین امنیت پایدار نشد. این مسئله در صورت وقوع، ضمن آنکه موجب غرور و رضایت افغان‌ها می‌شد، آن‌ها را برای فعالیت در ساختاری که آمریکا ایجاد کرده بود، آماده می‌ساخت. پیمان ملی افغانستان نیز ایجاد یک پلیس مرزی و ملی افغانستان به صورت قانونی، کارشناس و کارآمد با ۶۲۰۰۰ نفر نیرو را تا سال ۱۳۸۸ پیش‌بینی کرد. همچنین، آمریکا برای تجهیزاتی مانند لباس نظامی، تسلیحات، وسایل نقلیه و تجهیزات ارتباطی را برای پلیس ملی افغانستان فراهم کرده است (معینی الدینی، ۱۳۸۸: ۶۹-۴۷). با توجه به این‌که قوای نظامی افغانستان توسط آمریکا و نیروهای بین‌المللی کمک می‌شد و به لحاظ مادی وابسته به این کمک بود. گذر زمان ثابت ساخت که عدم‌حمایت آمریکا از نیروهای نظامی باعث فروپاشی نظام جمهوری شد. افغانستان با اقتصاد ضعیف و کاملاً وابسته‌ی خود چه طور می‌توانست بدون زیرساخت‌های درست، ارتش خود را در همین کمیت و کیفیت ناچیز، حفظ کند و یا آن را به لحاظ مالی تأمین کند.

در راستای تقویت همکاری نظامی و تقویت نیروهای نظامی افغانستان اوباما پیمان استراتژیک بین افغانستان و آمریکا را نیز امضا کرد. هرچند امضا این پیمان با مخالفت‌های زیادی در داخل افغانستان روبرو شد. امضای پیمان امنیتی با آمریکا در بعد داخلی، واکنش شدید رهبران جهادی، طیف زیادی از علماء و روحانیون مذهبی، احزاب بنیادگرا مانند طالبان و حزب اسلامی حکمتیار را به دنبال داشت. چنانچه بارها طالبان و حزب اسلامی به رهبری «گلبدین حکمتیار» گفته بودند که با حضور نظامیان خارجی در

افغانستان، حاضر به مذاکره با دولت افغانستان نیستند (بی‌بی‌سی، ۱۳۹۷: ۱) بنابراین دولت اوپاما از ابتدای دستیابی قدرت در کاخ سفید، افغانستان را به عنوانی یکی از اولویت‌های سیاستی خارجی خود برگزیده و معتقد بوده که دیگر نباید خاورمیانه عربی تمام انرژی سیاست خارجی آمریکا را بگیرد و باید در افغانستان به عنوان اولویت برجسته توجه داشت. در این زمان اوپاما تلاش کرد که بین گروه طالبان تفکیک قائل شود. اوپاما به این باور بود که بخشی از طالبان در صورت به وجود آمدن زمینه صلح به دنبال ختم جنگ هستند. آغاز تغییر سیاست خارجی آمریکا در قبال طالبان بعد از فروپاشی این گروه در زمان اوپاما شکل می‌گیرد.

افزایش ظرفیت‌های داخلی در کنار گسترش نبرد با گروه‌های هراس افکنی که خواهان صلح نبودند، انتقال مسئولیت‌های امنیتی به نیروهای افغان، ایجاد توافق‌نامه‌های امنیتی بین آمریکا و افغانستان در کنار کمک‌ها اقتصادی و کمک به جلب کمک‌های اقتصادی از سایر کشورها از جمله مواردی بود که دولت آمریکا در زمان اوپاما در سیاست خارجی خود در پیش گرفته بود.

ج- دوره ترامپ

همان‌گونه که در چارچوب نظری این پژوهش گفته شد رفتار ترامپ با توجه به اصولی که در سیاست خارجی خود به کار گرفت، به لحاظ مکاتب بین‌المللی در چارچوب رئالیست‌ها قرار می‌گیرد به این معنا که بر روابط بین کشورها فارغ از ماهیت درونی آن‌ها می‌پردازد. برخلاف لیبرال‌ها و نئو محافظه‌کاران که توجه زیادی به ماهیت دولت‌ها دارند و تغییر رژیم‌ها یا وضع تحریم‌ها را در دستور کار خود دارند. منظور آن است که در نهایت دونالد ترامپ یک مذاکره‌کننده محسوب می‌شود و اگر به راه‌حلی، حتی با کشورهای که در دشمنی با آن قرار دارد مثل چین و روسیه و امروز که شاهد مذاکره و صلح با گروه طالبان هستیم شخصاً دشمنی خاصی با ماهیت آن کشورها و گروه‌ها ندارد. البته او در مصاحبه‌ای در مورد سیاست خارجی خود مؤلفه افزایش توان نظامی از تئوری تهاجمی را این‌گونه پاسخ می‌دهد: «به‌شدت به توان نظامی زیاد باور دارد و به هیچ‌کس، اعم از روس‌ها و متحدان، اعتماد نمی‌کند» (Talor, 2016: 80). ترامپ بعد از به قدرت رسیدن در آمریکا علی‌رغم شعار انتخاباتی خود مبنی بر طرح کاهش نیروهای آمریکایی

که در انتخابات ریاست جمهوری این کشور وعده داده بود بعد از دو سال تغییر در استراتژی خود اعلام کرد تمام نیروهای آمریکایی باید خاک افغانستان را ترک کنند؛ زیرا برای این کشور به صورت فاجعه بار هزینه بار بوده است. در ماه جنوری سال ۲۰۱۳ وی در تویتر خود نوشت: «سربازان ما توسط افغان‌ها کشته شدند که ما آن‌ها را آموزش داده‌ایم و میلیاردها پول در آنجا مصرف کردیم، این مزخرف است» (میچل، ۱۳۹۶: ۱). این چرخشی آشکار در استراتژی ترامپ بود؛ اما وی با این حال تأکید بر ماندن در خاک افغانستان را برای دولت آمریکا مفید می‌دانست؛ اما نمی‌خواست نقشی در ملت‌سازی در این کشور داشته باشد. ترامپ در مورد اشتباهات گذشته این کشور در قبال حضور در سایر کشورها که موثریت برای منافع دولت آمریکا نداشته است گفته بود: «ما اشتباه بزرگ کردیم و در نقطه اول باقی ماندیم». وی همچنین در مورد حضور در افغانستان گفته بود: «ما نمی‌خواهیم با رفتن و جنگیدن در جاهایی که نباید در آنجاها بجنگیم، یک نیروی نظامی بی‌رمتق داشته باشیم» (Mirza&Malik, 2020: 353-366)

دیدگاه و مواضع ترامپ در قبال افغانستان قبل و بعد از انتخابات به صورت گسترده پراکنده و متناقض بود. به طوری که وی گفته بود «ما سربازان و سرمایه‌های بسیاری را در افغانستان از دست داده‌ایم. دولت افغانستان حتی یک‌ذره هم قدر دان نیست. باید از این کشور خارج شویم» (واعظی، ۱۳۹۶: ۷). ترامپ در هنگام مبارزات انتخاباتی خود با حضور حداقل ۱۰ هزار سرباز در افغانستان موافقت کرده بود، وی اوپاما را بنیان‌گذار داعش، نامیده و معتقد بود خروج زودهنگام سربازان آمریکایی از عراق، فضا را برای ایجاد داعش فراهم کرده است... ترامپ پس از حمله یک افغانی تبار به کلوپ هم‌جنس‌گرایان در آمریکا ابتدا در مورد امنیت نظامیان آمریکا در افغانستان ابراز نگرانی کرده و گفته بود که آمریکا در حمله به این کشور دچار اشتباه شده است؛ اما در مدت‌زمانی کوتاه پس از آن در اظهاراتی متناقض اعلام کرد که حمله آمریکا به افغانستان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر درست بوده و نیروها باید در افغانستان باقی بمانند.

از سوی دیگر، جنگ افغانستان به عنوان طولانی‌ترین و پرهزینه‌ترین جنگ آمریکا در یک کشور خارجی برای آمریکا جنبه عینی و درعین حال وجودی پیدا کرده است. شکست آمریکا در این جنگ هژمونی نظامی این کشور را دچار چالش جدی می‌کند و تبعات

مهمی برای ثبات سیاسی این کشور به همراه داشت. از همین روست که ترامپ استدلال کرده است که آمریکا باید در عوض کمک‌هایش به حکومت افغانستان، تقاضای سهمی در منابع معدنی این کشور داشته باشد که ارزش آن یک تریلیون دلار برآورد شده است. در واقع ترامپ از یک سو جنگ در افغانستان را اجتناب‌ناپذیر و مهم می‌داند و از سوی دیگر درصد جبران هزینه‌های نظامی آن از محل خود افغانستان بود.

عوامل مهمی در تغییر استراتژی ترامپ وجود داشت. یکی از این عوامل، عامل اقتصادی و هزینه‌بر بودن جنگ در افغانستان بوده است. با وجود اینکه انتظار می‌رفت با حضور نیروهای خارجی به خصوص آمریکا افغانستان به لحاظ اقتصادی رشد کند ولی در طبق یک گزارش در سال 2016 افغانستان از نظر شاخص‌های اقتصادی، در میان 189 کشور جهان در ردیف 177 قرار گرفت. تولید ناخالص داخلی (GDP) افغانستان از 9/8 درصد در سال‌های 2007 تا 2012، حدود 11/5 درصد بوده است (IM Country Report, 2016:35). در سال 2015 این رقم به 0/8 درصد، در سال 2016 به 1/2 درصد، در سال 2017، به 1/8 درصد و در سال 2018 به 3/6 درصد رسید (Cordesman, 2017: 28). هرچند در سال 2018 کمی افزایش را نشان می‌دهد ولی این رشد نیز بر خواسته از عوایدی همچون افزایش مالیات بود.

عامل دیگر در داخل خود آمریکا قرار داشت، جنگ افغانستان افکار مردم آمریکا را نیز دچار نگرانی ساخته بود. پس از بحران 2008 م و سرعت‌پایین اصلاح اقتصادی، مردم آمریکا دیگر آمادگی پذیرش رویکردهای بین‌الملل‌گرایانه را در عرصه سیاست خارجی کشورشان ندارند و ترکیب نارضایتی‌ها با شکست‌های تجربه‌شده در عرصه سیاست خارجی و ناامیدی از وضعیت اقتصادی باعث پدیدار شدن انزوا گرایی جدید شده است. بر اساس یک نظرسنجی که مرکز پژوهشات «پیو» آن را انجام داده است، اکثر مردم ترجیح می‌دهند که آمریکا بیشتر به مشکلات خود بپردازد و اجازه دهد سایر کشورها خود به معضلات خودشان رسیدگی کنند (Haass, 2017: 1).

از مهم‌ترین شعارهای انتخاباتی ترامپ در کارزار انتخاباتی خود، رشد اقتصادی و کاهش هزینه‌های این کشور در عرصه نظامی بود، چیزی که نهایتاً در تصمیم آمریکا در پیوند صلح با طالبان بین دولت آمریکا و گروه طالبان شاهد آن بودیم... آمارهای نشر شده از

سوی "سیگار" نیز گویای این است که کمک‌های دولت آمریکا به افغانستان در دوره ترامپ ادامه داشته، اما این کمک‌ها به مرور زمان با کاهش مواجه بوده است. بر اساس این آمار، در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ دولت آمریکا هرساله مبلغ ۶ میلیارد دلار برای افغانستان تخصیص داده است، این مبلغ برابر است با مبلغی که دولت اوباما در آخرین روزهای ریاست جمهوری خود اختصاص داده بود. مبلغ کمکی آمریکا برای افغانستان در سال مالی ۲۰۱۹ یک میلیارد دلار کاهش یافت و به مبلغ ۵ میلیارد دلار رسید (SIGAR, 2019: 45-46) این در واقع بر میزان بی‌کاری و فشار بر دولت افغانستان از سوی گروه‌های تروریستی به‌خصوص طالبان افزود.

تداوم درگیری‌ها نیز در تغییر سیاست ترامپ تأثیر فزاینده داشته است. هم‌زمان با شروع ریاست جمهوری ترامپ سازمان ملل متحد، سال 2016 را بدترین سال از لحاظ امنیتی برای افغانستان اعلام کرد، زیرا هم تأثیر منفی روی غیرنظامیان داشته و هم تلفات و آوارگی داخلی زیاد ثبت شده است (UN security council, 2016: 1). به همین اساس هرچه دوره ریاست جمهوری ترامپ نزدیک می‌شود شکندگی دولت و میزان کنترل طالبان بر مناطق بیشتری از خاک افغانستان را شاهد هستیم. به بیان دیگر، از ۴۰۷ ناحیه در ۳۴ استان افغانستان، ۸۸ ناحیه تحت کنترل و ۱۷۰ ناحیه تحت نفوذ دولت است. این در حالی است که از این ۴۰۷ ناحیه ۸ ناحیه تحت کنترل و ۲۵ ناحیه تحت نفوذ شورشیان است. از آن ۴۰۷ ناحیه حدود ۱۱۶ ناحیه مورد مناقشه و رقابت بین دولت و شورشیان است. امروزه ناتوانی دولت در اعمال کنترل مؤثر بر تمامی خاک افغانستان، به یکی از چالش‌های جدی برای آن تبدیل شده است.

با همه این مشکلات در کنار از دست رفتن مشروعیت دولت افغانستان با توجه به عدم رضایتمندی شهروندان از حکومت اشرف غنی باعث شد تا ترامپ توجه بیشتری به صلح با طالبان داشته باشد؛ هرچند برنامه صلح نیز در مسیر خود با چالش‌های زیادی روبرو بود. میزان نارضایتی مردم از نیروهای نظامی افغان هم‌زمان با ریاست جمهوری ترامپ به شدت افزایش پیدا کرده بود آمارها نیز گویای همین نکته است. آمارها نشان می‌دهد که نه تنها میزان رضایت مردم از عملکرد پلیس ملی پائین است، بلکه پلیس ملی از محبوبیت پائین تری نسبت به ارتش ملی برخوردار است (The Asia, 2016: ۵۱-۵۳)

Foundation). ترامپ با توجه به این موارد و رویکرد سیاست خارجی وی که به سمت صلح و تخلیه نیروهای آمریکایی جهت داده شده بود، سرانجام چنین تصمیم گرفت: «در جریان انتخابات با تأکید تذکر داده بودم که این جنگ باید در نهایت پایان داده شود. ما ۵۰ میلیارد دلار در افغانستان مصرف کرده‌ایم. به مخالفان ضربه سخت وارد کرده‌ایم و اکنون از صلح حرف می‌زنیم.» (Kelly, 2017:1).

البته در مورد صلح نیز وی با مشکلاتی مثل همسایه‌های افغانستان، شامل پاکستان، ایران، روسیه، چین و حتی هند که در رقابت با پاکستان است مواجه بود. از دید آمریکا تقریباً پس از شروع جنگ در افغانستان (۲۰۰۱ به بعد)، پاکستان منافع ملی‌اش را به قیمت زیان بالای ایالات متحده (مالی و جانی) تعقیب کرده است. به اعتقاد واشنگتن به‌رغم لفاظی‌های متحدانه، سازمان امنیت و اطلاعات ارتش پاکستان (آی. اس. ای) و دیگر عناصر نظامی وابسته به آن، مدام با طالبان، القاعده، شبکه حقانی و سایر گروه‌های شبه‌نظامی در ارتباط بوده‌اند. آمریکا حتی برای دسترسی فضایی و خطوط ارتباطاتی جهت کمک به افغانستان به پاکستان پول پرداخت کرده است. امروزه آمریکا پاکستان را به‌عنوان بخشی از مشکل افغانستان قلمداد می‌کند و نه راه‌حل آن. لذا درصدد وادار کردن اسلام‌آباد به تغییر سیاست‌هایش است؛ و نتیجه مؤثری نیز به دنبال نداشت. البته آمریکا به این باور رسیده بود که نمی‌توان با پاکستان همکاری کرد؛ زیرا این کشور برعکس منافع آمریکا حرکت می‌کند.

هرچند فشار بر پاکستان از جانب آمریکا مهم‌ترین شاخصه استراتژی جدید آمریکا در راستای خواست‌های دیرینه مردم و دولت افغانستان است، اما پاکستان بازیگر عمده منطقه‌ای در جنگ کنونی افغانستان است و می‌تواند سنگ‌اندازی‌های بیشتر در فرآیند گفتگوهای صلح دولت افغانستان با طالبان داشته باشد و با چهره متفاوت‌تر از گذشته با رقیب دیرینه‌اش (هندوستان) به رقابت‌های جدی‌تر وارد میدان جنگ‌های نیابتی در افغانستان شود اولویت دادن به هند و ایفای نقش بیشتر این کشور در افغانستان می‌تواند حساسیت پاکستان را افزایش دهد و این می‌تواند به حمایت وسیع‌تر پاکستان از گروه‌های تروریستی در افغانستان بینجامد. با افزایش بیشتر نقش هند، فرضیه قرارگرفته پاکستان بین دو متحد عملی خواهد شد. پاکستان، چنانچه حامد کرزی ادعا کرده بود،

خواهان کاهش نقش هند در افغانستان است. افزایش نقش هند در افغانستان و تأکید بر ادامه حضور نیروهای آمریکایی تا مدت‌زمان نامعلوم برای چین نیز خوش‌آیند نیست. چین متحد پاکستان و رقیب هند است (علی تبار، ۱۳۹۷: ۲۳). یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های راهبرد ترامپ با راهبرد اوباما، توجه ترامپ بر فشار به پاکستان و استقبال از نقش بیشتر هند در افغانستان است. (ابوالفتح، ۱۳۹۵: ۴۵).

ترامپ بعد از اعلام استراتژی افغانستان و جنوب آسیا، از هند به‌عنوان یک شریک مهم و استراتژیک یاد می‌کند. در واقع هند از جمله معدود کشورهای منطقه است که با آمریکا منافع مشترکی در افغانستان دارد. ترامپ خود نیز بعد از تصاحب کرسی ریاست جمهوری گفته بود: ما از سهم‌گیری مهم هند در ثبات افغانستان قدردانی می‌کنیم و هند از تجارت با آمریکا میلیاردها دلار کسب خواهد کرد، ما از هندی‌ها می‌خواهیم که ما را در حوزه کمک‌های اقتصادی و توسعه‌ای افغانستان کمک کند (Nadeem & Shamil, 2020: 22-41). هرچند به نظر می‌رسد که هند با وجود مخالفت‌های پاکستان، به ایفای نقش خود در افغانستان ادامه خواهد داد. هند یک بازیگر بسیار مهم در هماهنگ کردن سیاست میان افغانستان و واشنگتن بود. هند در بیست سال حضور غربی‌ها کمک‌های خود به افغانستان را ادامه دادند.

چین با وجودی که منافع بزرگ اقتصادی خود را درگرو همکاری با آمریکا می‌داند؛ اما حضور این کشور در افغانستان را یک خطر علیه منافع ملی خویش ارزیابی می‌کرد. ایالات سینکیانگ چین با داشتن ۳۰ میلیون نفوس، با گرایش‌های اسلامی و جدایی‌طلبانه، یک خطر بالقوه علیه امنیت ملی این کشور دانسته می‌شود. آمریکا به‌سادگی می‌تواند از این نقطه‌ضعف چین، از طریق افغانستان استفاده کرده و با گسترش تحرکات جدایی‌طلبانه و بنیادگرایی در این کشور جلوی پیشرفت آن را در آینده بگیرد. چین در این راستا به دنبال راه‌حل برای این تهدید مشترک است (شفیعی و صالحی دولت‌آباد، ۱۳۹۵: ۷۶) به همین دلیل دولت چین هرچند در ظاهر مخالفت خود را با امضای پیمان استراتژیک و امنیتی افغانستان - آمریکا اعلام نکرد، ولی بدیهی است که این کشور این عمل را یک حرکت منفی علیه امنیت ملی خویش ارزیابی می‌کرد. از نگاه ترامپ امنیت در افغانستان در واقع با هزینه دولت آمریکا به نفع قدرت‌های دیگر همچون

روسیه تمام شده است. گویی که آمریکا پلیس منطقه برای تأمین امنیت کشورهای دیگر است. در این راستا بود که ترامپ نمی‌خواست در جهت اهداف روسیه حرکت کند و هزینه‌های اضافی را از دوش دولت آمریکا می‌خواست کمک کند. ترامپ با خروج از افغانستان و توسعه جنگ از جنوب به شمال افغانستان که از زمان اوباما در واقع شروع شده بود قصد نا امن کردن مرزهای کشورهای آسیای میانه را داشت. حضور قدرتمند گروه داعش در مرزهای شمالی افغانستان می‌توانست در نا امن سازی مرزهای روسیه نقش مهمی را ایفا کند که این همان چیزی بود که در سیاست امنیتی دولت آمریکا برای نگران ساختن روسیه گنجانده شده بود. نگرانی روسیه می‌تواند به دلیل مرز مشترک و اشتراکات فرهنگی گسترده بین اقوام دو سوی مرز کشورهای آسیای میانه همچون تاجیک‌ها و ازبک‌های افغان و گروه‌های تروریستی با خواستگاه آسیای میانه که با گروه داعش بیعت کرده‌اند باشد.

در حالی که آمریکا و متحدان آن در اندیشه خروج تدریجی از افغانستان بودند، روسیه فعالیت‌هایی را برای افزایش حضور خود در افغانستان آغاز کرده بود. روسیه می‌خواست در افغانستان سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در زمینه‌های زیرساخت‌ها، معادن و منابع انرژی داشته باشد (پسندیده، ۱۳۹۰: ۳۴). حمایت روسیه از طالبان بعد از سال ۲۰۱۴ نتیجه دولت ورشکسته ایست که بر افغانستان حاکم بوده و نمی‌تواند امنیت کافی را در مرزهای کشورهای آسیای میانه تأمین کند و لذا تلاش می‌کرد با دولتی که در آینده در افغانستان روی کار می‌آید به نحوی رویه همکاری داشته باشد. از همین رو برای برگزاری اجلاس‌هایی با شرکت سران طالبان در مسکو سعی داشت میزان نزدیکی به این گروه را بیشتر کند. هرچند روند ارتباط روسیه با طالبان که از سال‌های گذشته شروع شده بود تا سقوط نظام جمهوریت ادامه پیدا کرد. مشکل دیگر سر راه صلح آمریکا و طالبان دولت ایران بود، در طی سال‌های حضور نیروهای آمریکا که از همان اوایل دولت ایران مخالف این حضور بود و همیشه در ادبیات سیاسی خود از مفهوم اشغال استفاده می‌کرد، بارها ارتباط خود را با گروه طالبان انکار می‌کرد. اوایل ۱۳۹۷ برای نخستین بار تماس با طالبان توسط یک مقام رسمی ایرانی تأیید شد. «در تاریخ ۳۱ اردیبهشت‌ماه سال ۹۷ محمدرضا بهرامی، سفیر ایران در افغانستان ضمن تأیید «تماس»

جمهوری اسلامی با گروه طالبان، ادعای مقام‌های افغان درباره حمله این گروه به استان فراه با هماهنگی جمهوری اسلامی، به دلیل «جنگ آب» بین دو کشور را تکذیب کرد» (سادات فهری، ۱۳۹۷: ۱). حمایت ایران از گروه طالبان بعد از سال ۲۰۱۴ تا سقوط نظام جمهوری ادامه پیدا کرد تحت این شعار که دشمن، دشمن من، دوست من است. حمایت ایران به این معنی بود که دشمن آمریکا در واقع می‌تواند دوست ایران محسوب شود و به همین خاطر از این گروه حمایت همه‌جانبه علیه صدمه زدن به منافع آمریکا کرد. روزنامه تایمز نقل کرده بود: جمهوری اسلامی صدها جنگجوی طالب را توسط کماندوهای خود در کشورش آموزش داده و می‌دهد. همچنین در مورد حمایت ایران از گروه طالبان توسط یکی از مشاوران سیاسی این گروه در شورای کویته گفته شده بود: جمهوری اسلامی ایران در عوض آموزش به طالبان دو خواسته مهم را مطرح کرده‌اند. منافع آمریکا و ناتو را بیشتر هدف قرار دهند و افراط بیشتری را برای مبارزه با داعش در افغانستان اختصاص دهند (Tookhy, 2022:1-10)

به‌هرحال آنچه هویدا بود تصمیم بر خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان گرفته شده بود و نقش رئیس‌جمهور فقط در چگونگی این روند بود. چنانکه ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی و یکی از برجسته‌ترین مشاوران و متفکران حوزه سیاست خارجی آمریکا، در صفحه توییتر خود می‌نویسد: «سیاست خارجی ترامپ مضمون خود را پیدا کرده است و آن دکترین عقب‌نشینی است» (سلیمان زاده و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۸۳-۲۶۹).

ترامپ با ابراز تردید در مورد دخالت طولانی‌مدت نظامی آمریکا تمرکزش را بر اعمال فشار بر طالبان از طریق افزایش حملات هوایی و حضور گسترده‌تر نظامی کرده بود. ترامپ در استراتژی که در آگوست ۲۰۱۷ اعلام کرد، با حذف زمان‌بندی مشخص برای عقب‌نشینی و جستجوی حمایت منطقه‌ای به هدف وادار کردن طالبان به صلح با دولت مرکزی تلاش کرد؛ اما در عمل طالبان با وجود فشار تسلیم خواسته‌های دولت آمریکا نشده و تا سقوط نظام جمهوری روند مبارزه را با دولت مرکزی ادامه دادند.

د. جوبایدن

نقش جوبایدن در قبال تحولات سیاسی افغانستان نسبت به رئیس‌جمهورهای سابق آمریکا از آنجا دارای اهمیت است که در زمان ریاست جمهوری وی تخلیه کامل نیروهای آمریکایی و غربی از افغانستان انجام شد. توافق بین آمریکا و طالبان در زمان ترامپ در اسفند ۱۳۹۸ صورت گرفت. این توافق‌نامه در اصول با نظریات دموکرات‌ها موافق بود؛ ولی مواردی در متن توافق‌نامه با رویکرد دموکرات‌ها موافق و سازگاری نداشت. مسائل حقوق بشری و ساختارهای دموکراتیک که مربوط جامعه افغانستان می‌شد و داشتن تعدادی از نظامیان امنیتی برای حفاظت از منافع دولت آمریکا در افغانستان از مواردی بود که دموکرات‌ها نگران بودند. بایدن در زمان انتخابات از سیاست ضد تروریسم دولت آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر انتقاد کرده بود. به نظر او تغییر رژیم در اغلب کشورها امری بیهوده است که در دولت وی منفی خواهد بود (کیهان، ۱۳۹۹: ۸).

درحالی‌که وضعیت جنگ تاریک به نظر می‌رسید، مقامات آمریکایی تأکید می‌کردند که ائتلاف حداقل شرایط زندگی در افغانستان را بهبود بخشیده است بر اساس گزارش آژانس‌های بریتانیا و ایرلند در افغانستان، ۱۵۷۵ زن در هر ۱۰۰۰۰۰ تولد در سال ۲۰۱۰ جان خود را از دست داده‌اند. ارقام دیگر گزارش شده توسط این سازمان از ۸۸۵ تا ۱۶۰۰ در هر ۱۰۰۰۰۰ نفر است که نشان می‌دهد تقریباً از هر صد زن افغان یک نفر در طول این مدت جان خود را از دست خواهد داد. در ایالات متحده این نرخ ۲۴ در هر ۱۰۰۰۰۰ است. طبق گزارش (یو.اس. آی. دی)، امید به زندگی به‌طور چشمگیری افزایش یافته است و از ۴۱ سال در سال ۲۰۰۲ به ۶۳ سال در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته است. با این وجود، آمار برای حذف میزان بالای مرگ‌ومیر در کودکان که نتایج را تحریف کرد را نشان می‌دهد. (Nordland, et al.2018: 1-2).

بایدن گفته بود به جنگ‌های بی‌پایان در افغانستان و خاورمیانه خاتمه می‌دهد و بیشتر نیروهای آمریکا را از افغانستان به خانه می‌آورد و مأموریت نیروهای آمریکا را به‌طور دقیق بر مبارزه با القاعده و داعش متمرکز می‌کند. بایدن با توافقی که با طالبان داشت تصمیم به پایان دادن طولانی‌ترین جنگ تاریخ سیاسی خود کرده بود. راهبرد بایدن جلوگیری از جذب تروریست‌ها و تضعیف توانایی آن‌ها برای بسیج و نیز خنثی‌سازی و

توقف فعالیت‌های آن‌ها بوده است. در امر مبارزه با تروریسم در افغانستان طبق معاهده قطر به‌نوعی از مهار تروریسم توسط طالبان هستیم. بایدن بعد از رسیدن به کرسی ریاست جمهوری به این امر تأکید کرده بود که نیروهای آمریکایی را از افغانستان به‌صورت کل بعد از ۲۰ سال جنگ طولانی خارج می‌کند. بایدن گفت: من پشت این تصمیم برای خروج از افغانستان ایستاده‌ام و هر گز طی بیست سال چنین فرصتی وجود نداشته است و این مسئولیت با من است (CNN Indonesia, 2021: 1).

حضور بیست سال کشورهای غربی و ورود میلیاردها دلار به افغانستان؛ همچنان این کشور در لیست کشورهای کم توسعه‌یافته قرار دارد و نبود آموزش و حکومت غیر دموکراتیک در کنار مسائل بهداشتی از مواردی بود که فرایند صلح سازی را در افغانستان با مشکل مواجه ساخته بود (Lasher & Rinehart, 2018: 858-861). با توجه به مشکلات و وضعیتی که بعد از توافق مشاهده شد، برنامه صلح طالبان با آمریکا کدام سودی برای ثبات و صلح برای ملت افغانستان نداشته است. یکی از دلایل ناکامی صلح را می‌توان در عدم حمایت از دولت مرکزی افغانستان توسط آمریکا و شرکای غربی‌اش دانست.

در حین گفتگوهای طالبان با ایالات متحده، دولت آمریکا از طالبان درخواست کرد که حمایت خود از القاعده را کنار بگذارند و به نیروهای آمریکایی حمله نکنند. هرچند پیش‌بینی می‌شد که بعد از خروج نظامیان آمریکا از افغانستان جنگ شروع شود، طالبان کنترل بیشتر سرزمین‌ها را در دست بگیرند و جنگی که آمریکایی‌ها به راه انداختند ممکن است شکست‌خورده اعلام شود. آمریکایی‌ها تحت فشار بسیار زیادی قرار گرفتند تا نشان دهند که طالبان در حال شکست هستند و کشور در حال توسعه است. این در حالی بود که طالبان بیشتر از سرزمین‌های افغانستان را تحت کنترل خود داشتند.

بر اساس داده‌های ارتش آمریکا دولت ایالات متحده. ۱۵ می ۲۰۱۸، دولت افغانستان ۵۶ درصد از کشور را "کنترل یا تحت تأثیر" خود قرار داده است. با این حال، این ارزیابی مبتنی بر فریب آماری است. دولت افغانستان فقط مقر شهر و پادگان‌های نظامی را در چندین شهر کنترل می‌کند، درحالی‌که طالبان بقیه را کنترل می‌کرد (Cordesman, 2019: 140-121). سقوط دولت مرکزی نشان داد که به چه میزان پایبندی به منافع ملی در بین

نیروهای امنیتی افغانستان کمرنگ بوده است. با وجود بیشتر بودن نظامیان دولت در بعد کمیت نسبت به گروه طالبان ولی در زمان سقوط شهرها هیچ مقاومتی صورت نگرفت. هرچند نبود تخصص و فساد اداری در کنار از دست دادن روحیه ملی بعد از خروج نظامیان خارجی مزید بر علت شده بود.

تخلیه کامل و سقوط

زمانی که دولت ترامپ معاهده قطر را امضا کرد، هم دولت ترامپ و هم بایدن از شکست کامل دولت جمهوری و امکان تفرقه‌ای که بین نخبگان سیاسی افغانستان ممکن بود به وجود بیاید غافل شده بودند. در واقع این کار شیوه آمریکا که طبق مذاکرات صلح محقق شده بود باعث تضعیف رئیس‌جمهور غنی و نهادهای مهم سیاسی این کشور در نهایت به شکست دولت غنی انجامید. آمریکا دولت غنی را زیر فشار قرارداد و هم‌زمان دادن امتیاز به طالبان را تسریع بخشید. در نتیجه طالبان به کارزار نظامی خود برای تصرف مناطق بیشتر تلاش کردند و توانستند تا قبل از خروج نیروهای نظامی غربی بیشتر نقاط افغانستان را تصرف کنند.

دولت افغانستان در مورد خروج و هشدارهای دولت آمریکا مبنی بر ترک افغانستان نتوانست تشخیص درست از موضوع داشته باشد. از طرف دیگر دولت آمریکا نیز طی سه دوره ریاست جمهوری بوش، اوباما، ترامپ و بایدن در مورد ترک طولانی‌ترین مخاصمه این کشور دچار تردید شده بود. نتیجه این ناهماهنگی در واقع باعث شد تا دولت افغانستان برای مدیریت مبارزه با طالبان آماده نباشد، زیرا ارتش آمریکا و پیمانکاران نظامی به صورت کامل افغانستان را ترک کرده بودند. ترک نظامیان آمریکا بر اساس توافق «دوحه قطر» با طالبان مبنی بر خروج کامل تا ماه می ۲۰۲۱ قرار بود تکمیل شود (Afghanistan study group, 2021:11) هرچند در مورد خروج کامل گمانه‌زنی‌هایی وجود داشت که لوید آستین وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک مارک مایلی پیشنهاد ۲۵۰۰ سرباز آمریکایی را برای ماندن در افغانستان به دولت بایدن پیشنهاد کرده‌اند. به این امید که طالبان مذاکرات بین‌الافغانی را بیشتر جدی بگیرند (Sigar, 2022: 7).

افغانستان یک‌بار دیگر بعد از بیست سال جنگ و مبارزه گروه طالبان با نیروهای دولتی و غربی در تاریخ ۱۵ آگوست ۲۰۲۱ در کاخ ریاست جمهوری مستقر شدند. اشرف غنی، رئیس‌جمهوری افغانستان بدون مقاومت شب قبل از سقوط از کشور فرار کرد و دلیل فرارش را جلوگیری از خون‌ریزی بیشتر در کشور عنوان کرد.

۴. نقش عوامل داخلی افغانستان در استراتژی آمریکا

آنچه بررسی شد حاکی از تغییرات مهم در رویکرد چهار رئیس‌جمهور آمریکا در قبال تحولات سیاسی افغانستان بود؛ اما نقش عوامل داخلی افغانستان را نیز نمی‌توان در جهت‌دهی سیاست خارجی آمریکا از نظر دور داشت. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گمان می‌رفت افغانستان به یک دولت مدرن دست خواهد یافت؛ اما با گذشت زمان افغانستان با چالش‌های زیادی از قبیل چالش گفتمانی، هویتی، اقتصادی و فساد اداری در کنار ضعف نخبگان و نهادهای آموزشی مواجه شد.

از جمله عوامل مهم داخلی، منازعات قومی نیز در دو حکومت حامد کرزی و اشرف غنی تا مرحله سقوط و فروپاشی دولت افغانستان ادامه پیدا کرد؛ زیرا فعال شدن منازعات قومی، کشمکش‌های قبیله‌ای خونینی را در پی داشت (سجادی، ۱۳۹۱: ۷۰). منازعات قومی به دنبال خود کشت و ترانزیت مواد مخدر را نیز تقویت کرد. به دلیل ضعف دولت در ایجاد همبستگی ملی و ملت‌سازی در افغانستان، اقلیت‌های قومی و گروه‌های به دورمانده از قدرت تلاش کرده‌اند از طریق کسب درآمد از فروش مواد مخدر منابع مالی خود را تأمین کنند.

هر چه به سمت خروج قطعی نیروهای آمریکایی نزدیک می‌شویم میزان حملات انتحاری بر مراکز آموزشی و رسانه‌ها افزایش پیدا می‌کند. کمیته مصونیت خبرنگاران افغان، در شش ماه اول سال ۲۰۱۷ میلادی ۷۳ قضیه را که شامل قتل، لت و کوب، مجروحیت، توهین و تحقیر، تهدید و بازداشت‌های موقت است، ثبت کرده بود. این میزان در سال ۲۰۲۰، ۱۳۲ مورد از انواع خشونت علیه خبرنگاران و کارمندان رسانه‌ای را ثبت نموده است. در مقایسه با ارقام سال ۲۰۱۹ که ۱۰۵ مورد بود، سطح خشونت‌ها ۲۶ درصد افزایش یافت (کمیته مصونیت خبرنگاران، ۲۰۲۰: ۳). به هر حال فقدان یک دولت پاسخگو طی بیست سال حضور غرب در افغانستان زمینه فساد گسترده را در

تمامی بخشهای سیاسی، اجتماعی جامعه افغانستان فراهم کرد. میزان نارضایتی عمومی از دولت مرکزی باعث تغییر در استراتژی دولت آمریکا به عنوان تامین کننده اصلی منابع مالی و تجهیزات نظامی برای نظامیان افغانستان شد.

نتیجه گیری

به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ افغانستان که بعد از خروج ارتش شوروی در نگاه آمریکا به انزوا رفته بود؛ بار دیگر در محراق توجه این کشور قرار گرفت. بوش به هدف مبارزه با تروریسم دستور حمله به افغانستان را صادر کرد. وی ابتدا هدف از حمله نظامی را کشتن سران القاعده و محو تروریسم بیان کرده بود اما بعداً در جهت کمک به شکل گیری یک دولت فراگیر نیز در افغانستان شاهد هستیم. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و دستور حمله نظامی بوش به افغانستان تا سقوط نظام جمهوری در سال ۲۰۲۱ شاهد تغییرات استراتژیک در سیاست خارجی آمریکا در قبال افغانستان بوده ایم. یافته های پژوهش نشان می دهد که فرضیه های واقع گرایی تهاجمی که شامل افزایش توان نظامی، افزایش نفوذ و ناکارآمدی احتمال جنگ بود در ادوار مختلف ریاست جمهوری دولت های آمریکا دیده می شود. حضور هزاران سرباز آمریکایی در افغانستان و استفاده از انواع مختلف بمب در این کشور بیان گر قدرت نظامی آمریکا در نظام بین الملل است که در موقع انتقام از گروه های تروریستی می تواند در هر نقطه ای جهان مداخله کند. دولت بوش با حمله به افغانستان دوست و دشمن خود را مجزا می کند و خود را به عنوان قدرت هژمون بعد از جنگ سرد معرفی می کند. بوش به این باور بود که جنگ پیشدستانه می تواند مانع حملات گروه های تروریستی و حتی دولتی به منافع آمریکا باشد. این رویکرد در زمان اوپاما منحل شد و به جای آن اوپاما به دنبال کاهش تعهدات فرامرزی ایالات متحده و بر اساس جنگ پیشگیرانه بود. دولت اوپاما برای نفوذ بیشتر در منطقه در اوایل ریاست جمهوری خود با افزایش نیرو در حدود ۳۰ هزار نفر موافقت می کند ولی در نهایت تصمیم به خروج نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۱۴ می گیرد و این موجب از نگرانی را در افغانستان به همراه داشت. با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ در آمریکا که هم زمان شعار طرح کاهش

۲۴۱



نقش آمریکا در
تحولات سیاسی
افغانستان (۲۰۲۱-
۲۰۰۱)

نیروهای آمریکایی که در انتخابات ریاست جمهوری این کشور وعده داده بود بعد از دو سال تغییر در استراتژی خود اعلام کرد سربازان آمریکایی افغانستان را ترک کنند. از نگاه ترامپ که بیشتر بعد اقتصادی داشته تا اوضاع داخلی افغانستان در تصمیم دولت مردان آمریکا نقش داشته است. همان‌گونه که یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد؛ عوامل اقتصادی مثل کاهش نرخ اقتصادی، افزایش مواد مخدر، افزایش فقر، تداوم درگیری‌های نظامی و عوامل سیاسی-امنیتی مثل هزینه جنگ، عدم رضایت عمومی، شکنندگی سیاسی و برنامه صلح با طالبان از مجموعه عواملی بوده‌اند که در استراتژی ترامپ دخیل بوده‌اند. دولت بایدن بنا بر معاهده قطر دستور خروج کامل نیروهای آمریکایی را صادر کرد. در واقع بعد از بوش و اواخر ریاست جمهوری اوباما، چرخش در سیاست خارجی را در قبال افغانستان شاهد هستیم. دولت آمریکا این موضوع را درک کرده بود که نمی‌تواند با هزینه‌هایی که می‌کند افغانستان را برای قدرت‌های منطقه مثل چین، روسیه و ایران امن سازد. آمریکا با خروج از افغانستان قصد داشت تا امنیت و قدرت هژمونی خود را از طریق ایجاد و افزایش نفوذ بر کشورهای دیگر حفظ و افزایش دهد. آمریکا بانفوذ بر سران طالبان قصد داشت تا با روند خروج از افغانستان، این کشور را به محل امنی برای سیاست‌های خارجی خود تبدیل کند و در نقطه‌ای دیگر از جهان به رقابت با سایر رقبای خود بپردازد. نقش عوامل داخلی افغانستان یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در استراتژی دولت‌های آمریکا بوده است. دولت آمریکا به این نتیجه رسیده بود که دولت جمهوری افغانستان به‌صورت گسترده فاسد شده و نمی‌تواند اهداف موردنظر آمریکا را در منطقه فراهم کند. هزینه‌های زیادی که طی بیست سال آمریکا مصرف کرده بود، این کشور را به اهداف موردنظرش نزدیک نساخته بود. لذا صلح و دستیابی به یک توافق با سران طالبان می‌توانست کم‌هزینه و نفوذ بیشتر آمریکا را فراهم کند. بعد از اعلام خروج کامل نیروهای نظامی آمریکا، طالبان نیز وعده کرده بودند که در زمان خروج به هیچ نظامی آمریکایی حمله نکرده و به قطع ارتباط با شبکه‌های تروریستی که مخالف منافع آمریکا هستند متعهد هستند. توافق آمریکا و طالبان زمینه شکل‌گیری یک دولت اقتدارگرا

همراه سنت قبیل‌های را فراهم کرد و این می‌توانست امنیت را به افغانستان به ارمغان آورده و آمریکا را به اهداف بلندمدتی که در منطقه داشت برساند.

منابع

- ابوالفتح، امیرعلی (۱۳۹۵)، «ترامپ و ایران»، *دیپلماسی ایران*، دی‌ماه، ص ۴۵.
- اندیشمند، محمد اکرام (۱۳۸۶)، *آمریکا در افغانستان*، کابل: انتشارات میوند
- بزرگمهری (۲۰۱۰)، «سرانجام حضور ناتو در افغانستان؛ برقراری امنیت و یا گسترش ناامنی و تروریسم»، *مطالعات سیاسی*، شماره ۱۰، صص ۲۹-۵۴.
- پسندیده، سمیه (۱۳۹۰)، «فصل جدید روابط روسیه و افغانستان، فرصتی برای پاک کردن خاطرات تلخ»، *سایت مرکز بین‌المللی مطالعات صلح*، ۳۰ اردیبهشت، صص ۳۰-۳۴.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰)، *سیاست خارجی آمریکا در افغانستان*، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۱)، «نواقعی‌گرایی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *مجله سیاست خارجی*، سال ۲۶، شماره ۱، صص ۳۱-۵۴.
- زرگر، افشین و قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸)، *دولت‌سازی - ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل*، تهران: نشر واحد علوم و پژوهشات دانشگاه آزاد اسلامی.
- ستاری، سجاد (۱۳۸۱)، *مداخله‌گرایی در افغانستان: ملاحظات و منافع راهبردی*، تهران: مطالعات منطقه.
- سجادپور، محمدکاظم (۱۳۸۸)، «ویتنام اوپاما»، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۳۸، ص ۱۲.
- سجادی، سید عبدالقیوم، (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*، کابل، *موسسه تحصیلات عالی خاتم‌النبین*، مطبوعه کاروان.
- سلیمان زاده، امیدی و براتی (۲۰۱۸)، «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوانزواگرایی-واقع‌گرایی» *مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی*، سال هشتم، شماره ۲۸، صص ۲۶۹-۲۸۳.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۶)، «دولت مجازی یا واقع‌گرایی تهاجمی، بررسی مقایسه‌ای نظریه ریچارد روز کرانس و جان مرشایمر»، *پژوهش حقوق و سیاست*، سال هفتم، شماره ۱۷، صص ۳۴-۳۶.
- شفیعی، نوذر و صالحی دولت‌آباد، روح اله (۱۳۹۵)، «تبیین دیپلماسی جدید همسایگی چین نسبت به افغانستان»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال بیست و دوم، شماره ۹۴، صص ۷۱-۱۰۲.
- علی تبار، محمدباقر و دیگران (۱۳۹۷)، «ترامپ و راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا با تاکید بر بحران سوریه؛ گسست یا تداوم»، *مجله سیاست جهانی*، سال هفتم، شماره ۲، صص ۲۰۲-۱۷۳.

- کمیته مصئونیت خبرنگاران افغانستان (۲۰۲۱)، گزارش سالانه ۲۰۲۰، کابل: نشر کمیته مصئونیت خبرنگاران، ص ۳.
- کیهان (۱۳۹۹)، «سیاست دولت جدید آمریکا در قبال افغانستان»، کیهان، شماره ۳۳، ص ۸.
- کیوان حسینی، سیداصغر (۱۳۸۲)، «جایگاه نظریه دولت‌های ورشکسته در ملاحظات امنیتی نوین آمریکا»، سیاست دفاعی، سال یازدهم، شماره ۳، صص ۴۰-۲۰.
- لائینی حسینی، سیدعباس (۱۳۸۴)، «پیامدهای هژمونی طلبی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در عراق»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۷، صص ۱۵۹-۱۷۹.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: نشر سمت.
- مظفری، محمدحسین (۱۳۸۲)، «دکترین بوش و ابعاد حقوقی تهاجم به عراق»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۹۰-۱۸۹، ص ۳۳.
- معین‌الدینی، جواد (۱۳۸۸)، «بازدارندگی و تحولات آن در استراتژی نظامی آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر» ۲۰۰۱، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۶، صص ۴۷-۶۹.
- هیویت، کریستوفر (۱۳۸۴)، درک تروریسم در آمریکا از کولوس کلان تا القاعده، تهران: نشر موسسه، مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- واعظی، طیب، شهریورماه (۱۳۹۶)، «استراتژی جدید ترامپ در افغانستان»، مجله دیده‌بان امنیت ملی، شماره ۶۵، صص ۶۷-۷۲.
- Afghanistan Study Group. (2021). **Afghanistan Study Group Final Report**. February 2021. Page. 11.
- CNN Indonesia. (2021. Augustus 17). **Joe Biden Buka Suara Soal Penarikan Amerika Serikat Dari Afghanistan**. Retrieved from CNN Indonesia: <https://www.cnnindonesia.com/internasional/20210817085929-134-681383/joe-biden-buka-suara-soal-penarikan-as-dari-afghanistan>
- Cordesman. A. H. (2017). **The Trump Transition and The Afghan War: The Need for decisive Action**. Center for Strategic & International Studies. pages1-84
- Cordesman. A.H. (2019). **Estimates of Levels of Government and Threat C Worse and Then Are Cancelled or Classified**. Pages121-140.
- Haass R. (2017). “**Trump foreign policy has found its theme: The Withdrawal Doctrine**. US have left/threatening to leave TPP, Paris accord, UNESCO, NAFTA, JCPOA”. Twitter. Available at: <https://twitter.com/RichardHaass/status/918471381511229440> accessed 12 October 2017.
- IMF Country Report. (2016). **the Islamic Republic of Afghanistan: Request for a Three-Year Arrangement under the Extended Credit Facility—** Press Release. Available at: <http://www.imf.org/external/pubs/cat/longres.aspx?sk=44130>

- Kelly.N. (2017). **Full Transcript: Donald Trump Announces His Afghanistan Policy.** Available at: <https://www.theatlantic.com/author/nora-kelly/August 21. 2017>.
- Kolenda. Ch.D. (2017). **Focused Engagement: A New Way Forward in Afghanistan Defense Strategies and Assessments**” Center for a new American Security, <http://www.jstor.org/stable/resrep06090>
- Lasher. j. Kevin & Rinehart, Christine (2018) **The Shadowboxes: The Obama Administration and Foreign Policy Grand Strategy**” *Politics & policy*. Volume 44. No. 5. Pages 850-888
- Mirza, D. M. N. & Malik, Y. (2020). **President Trump’s Strategy in Afghanistan: The Way Forward to Normalcy.** *South Asian Studies*. volume 34. Issue 2. pages 353-366.
- ۲۴۵ Mirza.Muhammad Nadeem& Shamil. Taimur(2020). **Mapping Contours of Pakistan-US Foreign Policies in the Trump Era: Narratives and Counter-Narratives.** *Strategic Studies*. Volume 40.NO 3. Pages 22-41.
- ROD Nordland. Ash Ngu and Fahim Abed (2018) **How the U.S. Government Misleads the Public on Afghanistan.** *The New York Times*.
- Sopko. J. F. (2023). **What we need to learn: Lessons from twenty years of Afghanistan reconstruction.**
- Tookhy. A. F. (2022, August). **Iran’s Response to the Taliban’s Comeback in Afghanistan.** *United States Institute of Peace*

